

چهره خدا در آنگیر خرد

مصطفی ملکیان در جلسه رونمایی کتاب
جامع علم کلام نوشته توماس آکوئینی

محسن آزموده

جای بسی خوشحالی است که ترجمه گزیده‌ای از یکی از مهم‌ترین آثار کلاسیک فلسفه و الهیات مسیحی به فارسی ارائه شده است. توماس آکوئینی یا توماس آکویناس (1225-1274 م.)، به همراه آگوستین قدیس یا سنت آگوستینوس، دو تن از بزرگ‌ترین فیلسوفان سده‌های میانه و بی‌تردید یکی از برجسته‌ترین چهره‌های سراسر تاریخ فلسفه است. «سوما تئولوژیکا» یا چنان‌که به فارسی ترجمه شده «جامع علم کلام»، مهم‌ترین کتاب اوست که سه بخش دارد: «بخش اول به خدا و خلقت می‌پردازد. بخش نخست از بخش دوم از افعال انسانی و اخلاق بحث می‌کند. بخش دوم از بخش دوم به فضیلت‌ها و رذیلت‌ها به طور خاص اختصاص دارد و نهایتاً بخش سوم به مباحثی می‌پردازد که به مسیحیت اختصاص دارند.» آکوئینی غیر از متفکران کاتولیک موسوم به توماسی (thomist) مثل ژاک ماریتن و اتین ژیلسون، بر فیلسوفان دیگری چون السدر مک اینتایر، الیزابت آنسکوم، فیلیپا فوت و آنتونی کنی و پدیدارشناسانی چون فرانتس برنتانو و ادموند هوسرل اثر گذاشته است. اصل کتاب سوما تئولوژیکا بسیار حجیم و مشتمل بر 512 مبحث و بیش از 2600 صفحه است. پتر کریفت (متولد 1937) استاد فلسفه در کالج بوستن و کینگز کالج و نویسنده ده‌ها کتاب در زمینه فلسفه و الهیات مسیحی و کاتولیک، در سال 1990 برگزیده یا خلاصه‌ای از این کتاب را ترجمه کرده و توضیح داده است. این خلاصه یا گزیده را علیرضا عطارزاده به فارسی ترجمه کرده و نشر ققنوس آن را منتشر کرده است. به مناسبت انتشار این کتاب نشست با حضور مصطفی ملکیان، پژوهشگر فلسفه و اخلاق در مرکز بوک لند برگزار شد که روایتی از آن از نظر می‌گذرد.

مصطفی ملکیان

کتاب «جامع علم کلام» (Summa theologica) نوشته توماس آکوئینی حجم

خیلی بالایی دارد. ترجمه اصل کتاب با حروف عادی در فارسی حدوداً سه هزار صفحه خواهد شد، اما در اینجا ما اصل کتاب را نداریم، بلکه با تقطیع آن مواجهیم. یعنی پیتر کریفت، پژوهشگری که کتاب حاضر را به زبان انگلیسی فراهم آورده، کتاب اصلی توماس آکوئینی را تلخیص نکرده، بلکه تقطیع کرده است، به این معنا که سر سوزنی در نوشته خود توماس آکوئینی نکرده، بلکه بخشهایی را به کلی حذف کرده است. این کار تلخیص نیست، تقطیع است. او به جهاتی که به نظر من موجه هستند، بخشهای زیادی از کتاب را حذف کرده، اما به جای آن حذفیها، یک سلسله حواشی بیشتر ایضاحی و توضیحی و گاهی انتقادی افزوده است. من از ایام جوانی همیشه آرزوی ترجمه کتاب «سوما تئولوجیکا» را داشتم و چند نسخه از این کتاب را تهیه کرده بودم، اما این آرزو هیچگاه محقق نشد. از این جهت بسیار خوشحالم که به همت آقای عطارزاده، لااقل گزیده‌ای از این کتاب به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

آموزگار خوب، شارح متعصب

پیتر کریفت، گردآورنده این کتاب فیلسوف بزرگی نیست، اما دو ویژگی مثبت دارد؛ یکی اینکه معلم بسیار خوبی است. او بیش از هشتاد کتاب نوشته که من بسیاری از آنها را خوانده‌ام. همه این کتابها درسی تلقی میشوند، یعنی بدون نیاز به آموزگار یک بحث بسیار جدی فلسفی و الهیاتی را معرفی میکنند. بیان کریفت بدون ابهام و ایهام و غموض است و خواندن کتابهای او بیشتر یک تفریح و تفریح است. برای فهم مطالب او نیازی به مراجعه به سایر کتابها و دایره‌المعارفها و... نیست. همه کتابهای کریفت چنین هستند و مخاطب بدون هیچ درد و رنج زائدی از آنها چیز یاد می‌گیرد. ویژگی مثبت دوم او آن است که زبان بیان او زنده و جاندار است و گاه شاعرانه میشود. یعنی مخاطب غیر از معرفت‌آموزی و معرفت‌اندوزی، لذت هم می‌برد. از این جهت از سالها پیش که با کتابهای او آشنا شدم، نوعی سپاس‌مندی نسبت به او داشتم و دارم.

پیتر کریفت بیش از آنکه فیلسوف باشد، یک الهیدان یا متکلم مسیحی کاتولیک است، اما انسانی است که مثل روحانیون هم ادیان و مذاهب دیگر، در نوشته‌هایش تعصب و جزم و جمود و پیشداوری‌های منفی هست. هر چه از کاتولیسیسم فاصله بگیرید، مورد غضب ایشان واقع میشود. در همین کتاب برای اینکه بگویند فلسفه اخلاق در غرب قابل اعتنا نیست، می‌گویند فیلسوفان غربی مثل دکارت، لایب‌نیتس، هگل و هایدگر یا درباره فلسفه اخلاق و اخلاقیات هیچ چیز ننوشته‌اند، یا برخی به

فلسفه اخلاق پرداخته‌اند، اما فلسفه اخلاقی که هیچ انسانی نمی‌تواند به آن التزام ببخشد، مثل هیوم، کانت و... این درحالی است که هگل و لایب نیتس درباره فلسفه اخلاق بحث کردند و در باب فلسفه اخلاق هگل و فلسفه اخلاق لایب نیتس کتاب نوشته شده است، اما اینها کاتولیک نبودند و از تعالیم کاتولیک و علی‌الخصوص تعالیم توماس آکوئینی فاصله گرفته بودند. همچنین کریفت در جاهای بسیاری يك فیلسوف تراز اول را با يك جمله نقد و طرد می‌کند و می‌گوید هیچ نفهمیده است. این جزم و جمود و پیشداوری منفي در پیتر کریفت وجود دارد. بنابراین همیشه به دوستان توصیه می‌کنم که نوشته‌های پیتر کریفت را بخوانید و از او طرز سخن گفتن و نوشتن و بیان واضح و بدون ابهام و ابهام یاد بگیرید، اما توجه داشته باشید که او يك روحانی کاتولیک متعصب است و نمی‌تواند بپذیرد که خارج از قلمرو دین و مذهب و کیش و آیین او هم سخنان ارزشمند فراوانی گفته شده و حتی سخنانی گفته شده که در دین و مذهب و کیش و آیین او به آن توجه نشده است.

مهم‌ترین کتاب بزرگ‌ترین الهیدان مسیحی

در تاریخ دو هزار و اندی ساله مسیحیت هیچ کتابی در الهیات یا کلام مسیحی به اهمیت و عظمت کتاب جامع علم کلام نوشته توماس آکوئینی نوشته نشده است.

این نظر منحصر به من نیست. کسانی می‌گویند بزرگ‌ترین الهیدانان تاریخ مسیحیت دو نفر هستند، آگوستین قدیس در قرون چهارم و پنجم میلادی و توماس آکوئینی در قرن سیزده میلادی، اما تقریباً می‌توان گفت بیشتر کسانی که در تاریخ فلسفه یا تاریخ الهیات می‌نویسند، اعتراف کرده‌اند که توماس آکوئینی حتی از آگوستین قدیس هم بزرگ‌تر است، بنابراین این کتاب بسیار اهمیت دارد.

مخاطبان اصلی کتاب

این کتاب برای پنج دسته بسیار مفید است:

اول کسانی که مسیحی هستند، علی‌الخصوص کسانی که مسیحی کاتولیک هستند و می‌خواهند از دین و مذهب خودشان در برابر مخالفان دفاعیه‌های قوی ارائه کنند. ایشان کتابی به این قدرت پیدا نمی‌کنند که در آن يك متفکر مثل توماس آکوئینی تا آنجا که در وسع و زرادخانه فکری يك انسان است، از آموزه‌های مسیحی کاتولیک دفاع کرده باشد. البته زمانی که آکوئینی این کتاب را می‌نوشت،

پروتستانيسم اصلا وجود نداشت، اما ارتدوکس شرقي و ارتدوکس روسيه و يونان و اسپانيا و پرتغال و... وجود داشت، اما به نظر من تاکنون دفاعيه‌اي به اين قدرت در دفاع از مذهب کاتولیک نوشته نشده است.

دوم پيروان متدين و ملتزم سه دين ابراهيمي اعم از يهوديان، مسيحيان و مسلمانان هستند، زيرا بخش عظيمي از آنچه آکوئيني مي‌گويد، اختصاصي به مسيحيت ندارد. آنچه آکوئيني درباره ذات و صفات و افعال خدا و در باب معجزه و... مي‌گويد، اختصاص به مسيحيت ندارد، بنا بر اين مسلمانان و يهوديان هم از اين سخنان مي‌توانند براي تبیین و توضیح آموزه‌هاي دين و مذهب خودشان بهره بگیرند. در نتیجه همه علاقه‌مندان به الهیات ادیان ابراهيمي، ولو خودشان هم مسيحي يا مسيحي کاتولیک نباشند، مي‌توانند از اين کتاب استفاده کنند. اي کاش روحانيون ما اين کتاب را مطالعه کرده تا دفاعيه‌هاي قوي‌تري ارايه مي‌کردند. سوم کسانی هستند که دنبال الهیات، اعم از مسيحي و اسلامي و يهودي نيستند، بلکه عاشق فلسفه‌اند. اين کتاب سرشار از نکات فلسفي است، يعني به موضوعاتي پرداخته که حوزه اصلي آنها فلسفه است يا مسائلي که حوزه اصلي پرداخته به آنها فلسفه است يا راه‌حل‌هاي مسائل به روش فلسفي. اين کتاب با آنکه نوعي مدافعه نگاري از مسيحيت کاتولیک است، اما نکات فراواني دارد که يا موضوعات فلسفي هستند يا مسائل فلسفي يا راه‌حل‌هاي فلسفي توماس آکوئيني به موضوعات و مسائل فلسفي هستند. يعني اگر بخواهيد با عقلانيت پيش برويد و کاري به ايمان و تعبد نداشته باشيد، مي‌توانيد از اين کتاب نکات فلسفي فراواني بيابيد. چهارم کسانی هستند که اصلا به محتوای کتاب کار ندارند و به روش پرداختن به مباحث کار دارند. آکوئيني در اين کتاب روش بسيار آموزنده‌اي دارد. من اين روش را تنها در کتاب اخلاق اسپينوزا سراغ دارم و در هيچ جاي ديگري سراغ ندارم، منتها از روش اخلاق اسپينوزا از جهت ديگري بايد الگو گرفت. آکوئيني در حل مساله يا سوالي پنج گام را طي مي‌کند. اين گام‌ها کاملا حساب شده است، يعني با هر مساله که با آن مواجه ميشود، در مرحله نخست آن را به صورت يك سوال بسيط که جواب آن آري يا خير است، طرح مي‌کند. مثلا مي‌پرسد، آيا الف ب هست يا نيست؟ خود بساطت سوال اهميت فراواني دارد، زيرا سوال مرکب سوالي است که پيش‌فرض‌هايي دارد که ممکن است مخاطب قبول نداشته باشد، سپس به اين سوال يك جواب آري يا خير مي‌گويد. در مرحله دوم چند اشکال (معمولا سه اشکال) از کسانی که جواب مخالف جواب توماس داده‌اند، نقل مي‌کند. يعني اول سخنان مخالفان خودش را بيان مي‌کند و دست‌کم سه اعتراضی که به او وارد ميشود، طرح مي‌کند. در مرحله سوم اين

اعتراضات و اشکالات مخالفان خودش را به روش نقلی یا تعبدی یعنی با رجوع به متون مقدس دین و مذهب رفع می‌کند و می‌گوید این اشکالاتی را که به من کردید، با رجوع به متون مقدس می‌توانیم پاسخ دهیم. در مرحله چهارم می‌کوشد فارغ از کتاب مقدس، به روش فلسفی و عقلی این پرسش‌ها یا انتقادات را پاسخ دهد. یعنی کار ندارم که سلیمان و داوود و الهیدانان و روحانیون سابق چه گفته‌اند. در مرحله پنجم به این نکته می‌پردازد که چرا وقتی حق با من است، مخالفانم این اشکالات را وارد کرده‌اند. کجای کارشان عیب پیدا کرده که دستخوش این اشکال شده‌اند، یعنی به نوعی آسیب‌شناسی سخنان مخالفان می‌پردازد. او نشان می‌دهد که کجای سخن مخالف عیب پیدا کرده که مخالف به این موضع مخالف کشیده شده است. من در الهیات سه دین ابراهیمی، جز در آثار توماس آکوئینی التزام به این روش را نمی‌بینم، بنابراین اگر کسی بخواهد روش مواجهه با مخالف و دفاع از موضع خود و حمله به موضع مخالف را بیاموزد، می‌تواند از این کتاب بهره‌مند شود. وقتی کسی مدتی با این کتاب کار می‌کند، به تدریج ذهنش این‌گونه می‌شود، یعنی نوعی *internalize* و درونی شدن روش صورت می‌گیرد و این روش ملکه ذهن می‌شود و فرد متوجه می‌شود که مخالفان من که خل و چل نبودند، لابد چیزی در خاطرشان خطور کرده است و من باید آن چیز را بیابم تا نشان بدهم که اینجا دچار مشکل شده‌اید. پنجم کسانی هستند که می‌خواهند روش حقیقت‌طلبی در عین اعتقاد به دین و مذهب را یاد بگیرند. به بیان پیتز برگر، اینها کسانی هستند که می‌خواهند روش اعتقاد بی‌تعصب را یاد بگیرند، یعنی تو به دین و مذهب خود معتقد باش، اما متعصب نباش.

پیتز برگر جامعه‌شناس و الهیدان آمریکایی در کتابی با نام اعتقاد بدون تعصب که بسیار خواندنی است، از این بحث می‌کند چرا ما آدمیان فکر می‌کنیم که اگر به یک دین و مذهب اعتقاد داریم، حتما باید متعصب باشیم؟ در نتیجه این نگاه است که مردم می‌گویند برای اینکه تعصب نداشته باشیم، دست از اعتقاد هم بر می‌داریم و عطای دین و مذهب را به لقایش می‌بخشیم. پیتز برگر می‌گوید چرا چنین است؟ توماس آکوئینی این روش را به ما یاد داده است که می‌توان اعتقاد بدون تعصب داشت، روشی که به نظر من خود پیتز برگر کریفت یاد نگرفته است.

البته پیتز برگر به جزئیات آنچه تعصب می‌گوید، دقت نکرده است. بخشی از آن جزم و جمود و بخش دیگر پیشداوری و بخشی آرزواندیشی و بخشی استدلال‌گریزی است، اما به طور کلی به گفته پیتز برگر که به نظر من شخصیت بسیار گرانقدری است، می‌توان اعتقاد داشت، اما این

آفات فكري را نداشت. توماس آکوئيني استاد اين فن است. آشنایان با آثار آگوستين قدیس مي‌توانند او را با توماس آکوئيني مقایسه کنند. آگوستين قدیس همه جا مخالفان خود را تف و لعنت مي‌کند، اما در توماس آکوئيني چنین چیزی نمی‌بینید. در آثار توماس يك حقيقت‌طلبي و ادب تحقيق دیده میشود.

از آکوئيني تا فيلون

اصل کتاب جامع علم کلام، سه مجلد یا کتاب است، اما دسته سوم از پنج دسته بالا، يعني کسانی که مي‌خواهند از فلسفه و نکات فلسفي توماس آکوئيني استفاده کنند، بهتر است به کتاب دوم اشاره کنند. اين کتاب در چاپ حاضر شامل بخش‌هاي انسان‌شناسي، معرفت‌شناسي و علم‌النفس و اخلاق میشود (صفحات 294 تا پايان). نکات لطيفي در اين کتاب در حوزه‌هاي انسان‌شناسي، معرفت‌شناسي، ارزش‌شناسي - اگرچه با اين عنوان در اين کتاب نیامده - اعم از ارزش‌شناسي عام و ارزش‌شناسي خاص اخلاقي‌خواه اخلاق فردي و خواه اخلاق جمعي مي‌توان یافت. متفکر ديگري در اديان ابراهيمي هست که از اين لحاظ بسيار قدرتمند بود که فيلون اسکندراني، فيلسوف يهودي اهل اسکندريه (20 قبل از ميلاد - 50 ميلادي) است. فيلون اسکندراني در واقع پدر الهيات سه دين يهود، مسيحيت و اسلام است. در آثار او هم اين ویژگی هست که مباحث که ربطی به دين ندارد، بسيار آموزنده است. البته فيلون اسکندراني خودش بسيار متدين بود، اما در مباحث فلسفي مثل توماس آکوئيني است. شايد در باب فيلون چیزی به فارسي باشد، متأسفانه از فيلون اسکندراني تا جايي که ميدانم چیزی به فارسي ترجمه نشده است.

Summa جامع یا خلاصه؟

در باب ترجمه کتاب به يك نکته اشاره مي‌کنم. در ترجمه عنوان کتاب به «جامع علم کلام» درست برخلاف تاکید مترجم، معتقدم هم «جامع» و هم «کلام» غلط است. نخست به لطف Summa مي‌پردازم، اين لفظ در زبان لاتيني، هم به معنای «جامع» است، هم به معنای «برتر» «عالي‌تر»، «فراتر»، «ارجمندتر» و هم به معنای «خلاصه» است. وقتي که توماس آکوئيني اسم کتاب را

Summa theologica گذاشت، مرادش از Summa، «خلاصه» بود، زیرا اولاً خود توماس آکوئيني وقتي اين کتاب را مي‌نوشت، در صفحه اولش مي‌نويسد: «آنچه شاگردان اين علم [يعني تئولوژي] از قلم نويسندگان ديگر يافته‌اند بارها و بارها دست و پاي آنان را بسته است، به دليل ازدياد مباحث، فصول و استدلال‌ها. من کوشش مي‌کنم با اختصار و

وضوحی که خود موضوع ممکن است مجال دهد، مطرح کنم.» یعنی دو بار در دیباچه مفصل می‌گوید مباحث مفصل شده و قصد دارد عصاره آنها را بیان کند. ثانیاً خود پیتر کریفت عنوان کتابش را «A Summa of the Summa: the essential philosophical of St. Thomas Aquinas Summa theologica» خوانده است. اگر منظور او از سوما، «جامع» بود، آنگاه معنای این جمله «جامع جامع» می‌شد. درحالی که منظور او «خلاصه خلاصه» است. یعنی توماس آکوئینی خلاصه نوشته بود و من کتاب خلاصه خلاصه نوشته‌ام. ثالثاً الخوری بولس عواد، متاله لبنانی عرب که بین سال‌های 1881 تا 1908 بهترین ترجمه از کتاب آکوئینی به زبان عربی در بیروت منتشر کرده، آن را «الخلاصه الالهوتیه» نامیده است.

کلام یا الهیات

اما در مورد واژه «theologica» که به «کلام» ترجمه شده، باید به نکاتی اشاره شود. بعضی از واژگان در همه زبان‌ها، با یک تاریخ و مکان و اوضاع و احوال خاصی عقد اخوت بسته‌اند و در نتیجه این واژه را از این مکان و زمان و اوضاع و احوال نمی‌توان بیرون کشید. برای مثال پروتستان‌یسم اسم یکی از مذاهب سه‌گانه مسیحیت است. آیا می‌توان هر کسی را که در هر دین و مذهبی به گرایش غالب آن دین و مذهب اعتراض دارد، پروتستان‌یسم آن دین و مذهب خواند. یعنی آیا مثلاً می‌توان گفت فلان فرد پروتستان‌یست اسلامی است؟ پروتستان‌یسم تنها با مسیحیت عقد اخوت بسته و در مورد اسلام نمی‌توان به کار برد. پروتستان‌یسم اسلامی و پروتستان‌یسم هندو و پروتستان‌یسم بودایی غلط است، زیرا پروتستان‌یسم اسم خاصی برای یکی از مذاهب مسیحیت شده است.

مثال دیگر که در سال‌های بعد از انقلاب بسیاری از مترجمان می‌نویسند «فرانسوای آسیزی که یکی از صوفیان مسیحی بود» یا «متصوفه مسیحی فلان گفته‌اند» یا «صوفیان مسیحی» یا ... درحالی که لفظ و اصطلاح «صوفی» با اسلام عقد اخوت بسته است. می‌توان از عرفان در دین‌هایی مثل اسلام و مسیحیت و یهودیت و هندو گفت. اما صوفیه و صوفی و تصوف با فرهنگ اسلامی عقد اخوت بسته‌اند و نمی‌توان یک عارف مسیحی را یک صوفی مسیحی خواند و مثلاً گفت ما یستر اکهارت از صوفیان مسیحی است. علت آن است که صوفیه ما را به چهار وجه «صوفی» می‌خواندند که هیچ کدام از آن چهار وجه در مورد عرفای سایر ادیان و مذاهب مصداق ندارد. یکی از این چهار وجه آن است که صوفیه ما لباس پشمینه می‌پوشیدند و «پشم» در زبان عربی «صوف» است. آنچه راجع به «پروتستان‌یسم» و «صوفیه» گفته شد، در باب لفظ «کلام» هم صادق است.

علم مدافعه نویسی در اسلام را «کلام» خواندند، زیرا اولین بحثی که مدافعه نویسان اسلامی کار را با آن شروع کردند، بحث درباره کلام خدا بود که آیا کلام خدا حادث است یا قدیم؟ ممکن است امروز اهمیت این بحث ناچیز بنماید، اما در آن زمان این بحث آن قدر مهم بود که برخی خلفای بنی‌عباس، کسانی را که به قدم قرآن قائل بودند و بعضی دیگر از خلفای بنی‌عباس آنهایی را که به حدوث قرآن قائل بودند، می‌سوزاندند یا می‌کشتند و اعدام می‌کردند. بحث‌های فراوانی از اواخر بنی‌امیه و اوایل بنی‌عباس تا اواسط بنی‌عباس مطرح بود که آیا کلام خدا که قرآن از مصادیق آن است، حادث است یا قدیم. از آنجا که بحث راجع به کلام بود، کسانی را که در این باره بحث می‌کردند، «متکلم» و مباحث ایشان را «کلام» نامیدند. اگر کلام اختصاص به اسلام نداشت، چرا کسانی چون ویلیام کریگ وقتی می‌خواهند ادله اثبات وجود خدا از دیدگاه متکلمان اسلامی را بنویسند، آن را چنین ترجمه می‌کنند «The Kalām Cosmological Argument» و از لفظ «کلام» استفاده می‌کنند بدون اینکه آن را به صفت «اسلامی» مقید و متصف کنند؟ اگر «کلام» معادل «تئولوژی» بود و اختصاص به دین و مذهب خاصی نداشت، باید از اصطلاح «تئولوژی اسلامی» استفاده می‌کردند. اگر «کلام» معادل «تئولوژی» بود، دو کار باید صورت می‌گرفت که هیچ کدام انجام نشده، یکی اینکه به جای «ادله کلام» از «ادله تئولوژی اسلامی» استفاده می‌شود و دومی اینکه هر جا «کلام» را به کار می‌بردند، صفت «اسلامی» آن را هم ذکر می‌کردند. قدمای ما میان الهیات بالمعنی الاعم و الهیات بالمعنی الاخص تمایز می‌گذاشتند. الهیات بالمعنی الاعم مباحث بود که امروزه گاهی مابعدالطبیعه و گاهی مسامحتا وجودشناسی (ontology) خوانده می‌شود. آنچه فلسفه دین است، الهیات بالمعنی الاخص است و مباحث کلامی عمدتاً ذیل الهیات بالمعنی الاخص قرار می‌گیرد. البته به جای «خلاصه» می‌توان از تعابیر دیگری هم استفاده کرد، مثلاً می‌توان گفت تلخیص یا حاصل الهیات یا حاصل الهیات. من دو بار اصل کتاب توماس آکوئینی را خوانده‌ام، در هیچ جای کتاب اشاره نشده که جامع همه مباحث است. بنابراین برخلاف نظر آقای عطارزاده و دوست استاد ایشان، بنابراین معتقدم عنوان این کتاب باید «خلاصه الهیات» نامیده شود.

وحي يا انكشاف ذات الهي

يك نکته هم راجع به مفهوم revelation بگويم. وقتی گفته می‌شود خدا خودش را در revelation آشکار کرد ما در اسلام و یهودیت revelation را «وحي» ترجمه می‌کنیم، زیرا در یهودیت و اسلام قائلند که

پیامبران پیام خدا را به انسان می‌رسانند، اما مسیحیان که مسیح را پیغمبر نمی‌دانند، بلکه خود خدا می‌دانند، بنابراین به مسیح وحی نمی‌شود. بنابراین در مسیحیت

revelation را باید «انکشاف ذات الهی» ترجمه کرد. یعنی ذات الهی در چهره عیسی منکشف شده است. بنابراین هر گاه با متون یهودی و اسلامی سر و کار داریم، revelation را «وحی» یا «وحی الهی» ترجمه می‌کنیم، اما مسیحیان معتقدند که خدا در سه چهره منکشف شده که یکی از آنها مسیح است. در کتاب مصادیق اندکی از غلط‌های تایپی و ضعف تالیف (4 مورد که احتمالاً ناشی از غلط یا بد خواندن تایپیست بوده) وجود دارد. مورد دیگر عدم وحدت رویه است. مثلاً قدمای ما فعل فاعلان غیر ذوالعقول را مفرد می‌آوردند و برای مثال می‌نوشتند: درختان سبز است. امروزه ما به افتفا و تا حد زیادی تقلید از نوشته‌های غربیان، فعل فاعلان جمع را خواه ذوالعقول باشد یا نباشد، جمع به کار می‌بریم. بحث این نیست که روش کدام درست است، بلکه باید وحدت رویه وجود داشته باشد. در بعضی جاهای کتاب عدم وحدت رویه دیده می‌شود. ایرادهایی هم به زمان نگارش کتاب و کلاسیک بودن آن ربط می‌یابد. نزدیک چهار مورد در این کتاب 500 صفحه‌ای خطاهای ترجمه هست که به نسبت بسیار اندک است. این خطاها دو دسته‌اند؛ نخست خطاهایی که در توضیحات مترجم است. دوم خطاهایی که در شرح پیتر کریفت هست. مثلاً پیتر کریفت متوجه این نبوده که دلیل با برهان متفاوت است و هر برهانی دلیل است، اما هر دلیلی برهان نیست. وقتی هم قصد تعریف کردن داشته، تعریفی کرده که تعریف برهان است نه دلیل. اما به طور کلی از دیدن این ترجمه بسیار خرسند و خوشحال شدم،

به خصوص که دیدم این ترجمه بسیار قوی است و با دقت و حوصله انجام گرفته است. به مترجم و پدر و مادری که چنین فرزندی تربیت کرده‌اند، تبریک می‌گویم. به گفته سعدی: صبر بسیار نباید پدر پیر فلك را / تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

آبگینه یا آبگیر؟

در پایان نکته‌ای راجع به عنوان نشست بگویم. ممکن است گفته شود، اگر عنوان نشست را «چهره خدا در آبگینه خرد» یعنی آینه خرد می‌گذاشتیم، بهتر بود، اما من «چهره خدا در آبگیر خرد» را ترجیح می‌دهم، زیرا آینه چهره فرد بخواهد یا نخواهد به هر حال منعکس می‌شود اما چهره فرد در آبگیر زمانی منعکس می‌شود که فرد سرش را خم کند و بخواهد که این انعکاس صورت گیرد. توماس آکوئینی می‌گفت خدا روی عقل ما خمید تا توانستیم چهره او را ببینیم. اگر خدا روی عقل

ما نخمیده بود تا ابدالاباد در شناخت او نمی‌توانستیم قدم از قدم برداریم. منتها خدا خودش می‌خواست که ما او را بشناسیم، به همین علت چهره‌اش را روی آبگیر یا برکه عقل و خرد ما خماند و در نتیجه عکس او روی برکه عقل ما افتاد. الهیات به نظر تماس آکویناس چهره خدا در آبگیر خرد است، زیرا به نظر او اگر خدا راهنمایی نمی‌کرد و خودش را نشان نمی‌داد، با عقل صرف نمی‌توانستیم او را بشناسیم.

حکیم قدیس

توماس آکوئینی (Thomas Aquinas) در سال 1225 در منطقه آکوئینو (Aquino)، در نزدیکی شهر ناپل، به دنیا آمد. در حدود بیست سالگی به صومعه‌ای دومینیکی پیوست. در سال 1245 به دانشگاه پاریس رفت و نزد آلبرت کبیر، متاله شهیر مسیحی به تحصیل پرداخت و سپس همراه با او به کلن رفت و تا سال 1252 در آنجا ماند و آن‌گاه به دانشگاه پاریس بازگشت و چهار سال در آنجا به تدریس پرداخت. وی سپس به شهر ناپل بازگشت و تا پایان عمر، یعنی 49 سالگی، در همان‌جا ماند. توماس آکوئینی در محدوده زمانی دو هزار ساله میان ارسطو و دکارت، بزرگ‌ترین فیلسوف محسوب می‌شود و نزد بعضی از فیلسوفان مسیحی معاصر، او بزرگ‌ترین فیلسوفان همه ادوار تاریخ فلسفه است. افکار او را اوج سنت فلسفی-الهیاتی مسیحی می‌دانند. به‌رغم سفرهای طولانی، توماس آکوئینی آثار بسیاری نوشت. دسته‌ای از نوشته‌های او شرح آثار ارسطو و بزرگان مسیحیت است، از جمله شرح مابعدالطبیعه، شرح درباره نفس، شرح اخلاق نیکوماخوسی و نیز تفسیر جملات پتروس لومباردوس، تفسیر رساله در باب تثلیث بوئتیوس. تفاسیر او از متون ارسطو همچنان یکی از منابع اصلی ارسطوپژوهان است. دسته‌ای دیگر از آثار او نوشته‌هایی درباره موضوعات جزئی و نیز در نقد افکار مخالف است، از جمله در باب وجود و ذات، در باب وحدت عقل در رد ابن رشدیان، در باب اصول طبیعت و در باب اساس حکومت. دسته سوم آثار او به عرضه نظام‌مند افکار توماس آکوئینی اختصاص دارد، جامع علم کلام (Summa Theologica) و جامع در رد اُمم ضالّه (Summa contra Gentiles). به‌رغم، همپوشانی‌ای که میان این دو کتاب اخیر هست، چون جامع علم کلام استدلالی‌تر و مخاطبان‌شان بیشتر فیلسوفان است تا پیروان مذاهب دیگر، منبع اصلی شناخت افکار فلسفی-کلامی توماس آکوئینی و نشان‌دهنده همه دغدغه‌های فکری اوست.

اندیشه‌های آکوئینی در بین معاصرانشان با واکنش‌های متفاوتی، از تایید و تحسین گرفته تا ردّ و انکار، مواجه شد، اما کمتر از نیم قرن پس از مرگش (یعنی در سال 1323)، وی را قدّیس (Saint) معرفی کردند. تقریباً سیصد سال بعد، در قرن شانزدهم توماس آکوئینی جایگاه دینی مستحکم‌تری یافت و شواری تـرِـرِـنـت، جامع علم کلام را در جایگاه دوم پس از انجیل بر بالای محراب قرار داد. همچنین در سال 1879 پاپ لئون سیزدهم گفت همه آموزگاران کاتولیک باید «حکمت طلایی قدّیس توماس را احیا کنند... و مجال دهند تا استحکام و برتری خویش را نسبت به هر تعلیم دیگری آشکارا نشان دهد.» به همین دلیل، در قرن بیستم توجه مورخان و پژوهشگران فلسفه به توماس آکوئینی بازهم اوج گرفت، به طوری که امروزه گاهی می‌گویند پژوهش‌های مربوط به فلسفه قرون وسطی آکوئینی‌محور (Aquino-centrist) است.

منبع: روزنامه اعتماد 16 اسفند 1402 □□□□□□